

پژوهش در چارچوب برنامه‌های پژوهشی خردگرایانه در روابط بین‌الملل^۱

دکتر حمیرا مشیرزاده hmoshir@ut.ac.ir
دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

چکیده

یکی از موضوعات مهم در پژوهش‌های علوم اجتماعی به طور عام و روابط بین‌الملل به طور خاص ایجاد ارتباط مناسب میان نظریه و پژوهش است. جریان اصلی در روابط بین‌الملل که معمولاً با عنوان جریان خرد گرا شناخته می‌شود و به طور خاص شامل نظریه‌های نو واقع‌گرایی و نولیبرالیسم است الهام‌بخش حجم زیادی از پژوهش‌های تجربی بوده است. تحقیقات محققان ایرانی نیز از این جریان الهام گرفته‌اند اما همیشه به چارچوب‌های مرجع معرفت‌شناختی و روش‌شناختی آن و نیز چگونگی ایجاد پیوند میان مباحث محتوایی آن نظریه‌ها و پژوهش تجربی دقت کافی نشده است. هدف از این مقاله ارائه چارچوبی برای پژوهش خرد گرایانه در روابط بین‌الملل است. ابتدا ویژگی‌های معرفت‌شناختی جریان خرد گرا مطرح می‌شوند؛ سپس روش پژوهش در چارچوب این معرفت‌شناسی مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ و سرانجام درون‌مایه و محتوای پژوهش‌هایی که در این چارچوب می‌توانند انجام شوند ارائه می‌گردد. مقاله با اشاره به رابطه میان پژوهش‌های تجربی خرد گرایانه و مبانی نظری آن پایان می‌یابد.

واژه‌های کلیدی: روابط بین‌الملل، نظریه‌های روابط بین‌الملل، پژوهش، خردگرایی، واقع‌گرایی، لیبرالیسم.

۱. این مقاله مستخرج از طرحی پژوهشی با عنوان روابط بین‌الملل در ایران: از مبانی نظری و مفهومی تا پژوهش است که با حمایت معاونت محترم پژوهشی دانشگاه تهران انجام شده است. در اینجا جا دارد هم از داوران محترم طرح و هم داوران محترم این مقاله به جهت ذکر نکاتی که به غنای بحث افزوده است سپاسگزاری کنم.

یکی از ابعاد مهم هر رشته علمی نظریه‌هایی هستند که به عنوان مجموعه‌ای از مفاهیمی که در قالب گزاره‌هایی بیان می‌شوند برای تبیین یا تفسیر جهان به کار می‌روند. نظریه‌ها در معنایی کلان به پارادایم‌ها (کوهن ۱۳۶۹) یا برنامه‌های پژوهشی (Lakatos 1970) شکل می‌دهند که به تعبیری جهانی خاص را می‌سازند و نیز پژوهش در درون رشته‌های علمی را امکان‌پذیر می‌کنند. رابطه میان نظریه‌ها و پژوهش‌های تجربی از اهمیت خاصی برخوردار است. هر چه پژوهش‌های تجربی بیشتری در چارچوب یک نظریه انجام شود، بیشتر می‌توان به توانایی‌ها و نقاط ضعف نظریه پی برد و در راه رفع آنها تلاش کرد.

روابط بین‌الملل نیز مانند سایر رشته‌های علمی نظریه‌های خاص خود را دارد. بخشی مهم از این نظریه‌ها متعلق به جریان اصلی این رشته یعنی خردگرایانه هستند و معمولاً نواقح گرای و نولیبالیسم را نمایندگانی اصلی این جریان می‌دانند (و البته برخی دیگر از شاخه‌های لیبرالیسم را نیز می‌توان در همین جریان تلقی کرد). با توجه به این که اختلافات میان نواقح گرای و نولیبالیسم را در حال حاضر محدود به اختلافات تجربی می‌دانند (Wæver, 1997) می‌توان گفت که در کل خردگرایی برنامه‌ای پژوهشی است که بر مبانی خاص معرفت‌شناختی و روش‌شناختی استوار است و در عین حال، حوزه‌های موضوعی خاصی را نیز در بر می‌گیرد یا حداقل برای حوزه‌های موضوعی خاصی مناسب‌تر است.

یکی از مشکلاتی که دانشجویان رشته روابط بین‌الملل با آن روبرو هستند چگونگی انجام پژوهش در این رشته با اتکا به مبانی نظری آن است. به نظر می‌رسد برداشت دانشجویان از نظریه و مطالعه تجربی به هم پیوند نمی‌خورد. به بیان دیگر، نظریه امری انتزاعی تلقی می‌شود و تحقیق تجربی امری عینی. حال آن که نظریه انتزاعی هم خود مبتنی بر مطالعات تجربی است و هم مطالعات تجربی هستند که کارآمدی آن را مشخص می‌سازند و سرنوشت آن از نظر مولدیت یا نامولد بودن را تعیین می‌کنند. رابطه‌ای دوسویه و مستمر میان نظریه و پژوهش باید وجود داشته باشد تا بتوان به دستاوردهای نوین علمی و شناخت قابل‌اتکاتر دست یافت.

با توجه به این مشکل به نظر می‌رسد لازم باشد دانشجویان به طور خاص با چگونگی کاربرد نظریه در پژوهش تجربی و ایجاد رابطه میان دو حوزه تجربی و انتزاعی آشنایی کافی پیدا کنند. در هر جریان نظری از جمله خردگرایی مبانی خاصی وجود دارد که پژوهش را هدایت می‌کند. از سوی دیگر، حوزه‌های محتوایی هر نظریه نیز کم و بیش موضوعاتی را که می‌توان بر اساس آن

نظریه مورد بررسی قرار داد مشخص می‌سازد. هدف از این مقاله آن است که با توجه به اهمیت برنامه پژوهشی خردگرایانه این مبانی و حوزه‌های موضوعی در این برنامه را روشن سازد. سؤال اصلی مقاله این است که پژوهش تجربی در چارچوب برنامه پژوهشی خردگرایانه در روابط بین‌الملل چه مبانی و خصوصیتی دارد؟ تز اصلی آن نیز این است که چنین پژوهشی در صورتی خردگرایانه محسوب می‌شود که با مبانی معرفت‌شناختی علم‌گرایانه، روش‌های کمی و کیفی علمی، و حوزه‌های محتوایی مناسب این برنامه هماهنگی داشته باشد. بخش نخست مقاله به بررسی ویژگی‌های معرفت‌شناختی خردگرایی، بخش دوم به رابطه روش و پژوهش در این برنامه، و بخش سوم به حوزه‌های محتوایی مورد نظر این برنامه دو نظریه خاص در آن یعنی نواقح‌گرایی و نولیبرالیسم اختصاص دارد. رابطه میان پژوهش‌های تجربی خردگرایانه و مبانی نظری آن موضوع نتیجه‌گیری مقاله است.

ویژگی معرفت‌شناختی نظریه‌های خردگرا: علم‌گرایی

جریان اصلی در روابط بین‌الملل را در بیش از دو دهه اخیر با عنوان خردگرایی می‌شناسیم و نمایندگان اصلی آن در نظریه‌های محتوایی روابط بین‌الملل نواقح‌گرایی و نولیبرالیسم هستند که گاه علم‌گرا و (و اغلب به تسامح و در معنایی بسیار موسع) اثبات‌گرا هم خوانده می‌شوند. از خصوصیات مشترک دیدگاه علم‌گرایانه آنها، قائل بودن به جدایی سوژه و ابژه، ارزش و واقعیت، تلاش برای نیل به تبیین‌های علی و یافتن قوانین حاکم بر حیات بین‌المللی است.

در اینجا باید به تفاوت نواقح‌گرایی و نولیبرالیسم با روایات کلاسیک از این دو نظریه توجه داشت. نخستین دانشمندان روابط بین‌الملل که به علم اجتماعی تعهد داشتند عمدتاً لیبرال‌هایی بودند که می‌خواستند از روش‌شناسی‌های منضبط برای تولید دانشی استفاده کنند که به جلوگیری از فجایع انسانی در سطح بین‌الملل کمک کنند یعنی "به نظریه به شکلی فی‌نفسه علاقه نداشتند، بلکه اساساً به ظرفیت آن برای کمک به تحلیل و پرداختن به مشکلات جهانی توجه داشتند." واقع‌گرایان کلاسیک هم عمدتاً به دنبال راه‌هایی برای رسیدن به ثبات و صلح بی‌المللی بودند اما به نظر می‌رسد که به تدریج علم فی‌نفسه مورد توجه قرار گرفت (Bernstein et al.: 2000: 43-44). هم‌اکنون نیز در جریان اصلی همین دیدگاه کم و بیش حاکم است.

بسیاری بر آنند که واقع‌گرایان کلاسیک رویکردی علمی به روابط بین‌الملل را به ارمغان آوردند. البته ریچارد اشلی (1981) بر آن است که می‌توان واقع‌گرایی کلاسیک متفکرینی چون مورگنتا را نوعی تفسیر‌گرایی دانست. از منظر واقع‌گرایی کلاسیک بخصوص از نگاه کار (1969) و مورگنتا (20-115: 1947) بیش از تلاش برای رسیدن به قوانین عام و احراز روابط عام علی از نوع "اگر الف، پس ب" باید متوجه پیچیدگی، تاریخی بودن، زمینه‌مندی پدیده‌های بین‌المللی بود (در مورد مورگنتا، بنگرید به: مشیرزاده ۱۳۷۷). به نظر آنها روابط علی در جهان اجتماعی باثبات نیستند بلکه پیچیده و متعاملند. مورگنتا (1970) صراحتاً می‌گوید که در جهان سیاست وجود عنصر مشروط و موقت بودن^۱ نظریه‌پردازی را دشوار می‌سازد و محدود می‌کند. او بر وجود ابهام در واقعیت سیاسی و بین‌المللی تأکید دارد. با وجودی که مورگنتا گاه نیز علم‌گرا جلوه می‌کند (مورگنتا ۱۳۷۹) اما در کل به نظر کرکی (Kurki, 2008) برداشت واقع‌گرایان کلاسیکی چون مورگنتا و کار از رابطه علی پدیده‌ها مبتنی بر فهم متعارف بود یعنی آنها برای پاسخ به چرایی و چگونگی رویدادها و تغییرات و فرایندها به شکلی عمل‌گرایانه بر اساس مفیدیت به صحبت از علل می‌پرداختند. به علاوه، هم کار (1969) و هم مورگنتا (1970) یکی از وظایف نظریه را ایجاد تغییر در جهان می‌دانستند.

اما انقلاب رفتاری در روابط بین‌الملل به دنبال آن بود که در این رشته همانند آنچه در اقتصاد یا روان‌شناسی می‌توان دید، استفاده از روش‌های علمی شبیه به علوم دقیقه همراه با کمی‌سازی و اندازه‌گیری بتواند به پیشرفت علمی منتهی شود. به بیان مورتون کاپلان (Kaplan, 1961) نظم‌های نهادین^۲ را می‌توان شناخت و مورد مطالعه علمی قرار داد. خصیصه اصلی علم تأیید شدن دعاوی علمی در جهان تجربی و ایجاد دانش قابل انتقال است که با تکرارپذیری آزمایش‌ها و پژوهش‌ها حاصل می‌شود (Kaplan, 1966). به نظر سینگر (Singer, 1969) شرط رشد نظری در روابط بین‌الملل اتکا به اندازه‌گیری‌های عملیاتی و شواهد کمی و پیچیدگی‌های روش‌شناختی است.

به این ترتیب، علم‌گرایی و یا به بیان بهتر، طبیعت‌انگاری در روابط بین‌الملل با وجودی که با انقلاب رفتاری در این رشته در پیوند بود و در برابر رویکرد نظریه‌پردازان کلاسیکی چون کار و مورگنتا قرار گرفت، نباید یکسره رفتار‌گرا تلقی شود. خود رفتار‌گرایان در روابط بین‌الملل نیز به

1. contingency

2. institutional regularities

محدودیت‌های موجود برای نظریه و دانش در حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل واقف بودند. به نظر آنها، پیچیدگی و تعدد متغیرها در کنار عدم امکان کنترل لاجرم محدودیت‌هایی به دنبال دارد (بنگرید به: Kaplan 1961). با این حال، می‌توان با انتزاع عواملی محدود از واقعیت پیچیده و تلاش برای ثابت نگاه داشتن سایر عوامل، به درجاتی از تعمیم رسید.

فراتر از رفتارگرایی، علم‌گرایان در روابط بین‌الملل بر آنند که "هدف نظریه‌های روابط بین‌الملل درک خصوصیات عام رویدادها و فرایندها به طریقی است که علل اصلی آنها مشخص شوند" (Friedan and Lake 2005:138). نگاه رفتارگرایانه به روابط بین‌الملل همراه است با برداشتی علم‌گرایانه و کم و بیش اثبات‌گرایانه از نظریه و پژوهش. تأکید بیشتر بر استفاده از روش‌هایی شبیه به علوم طبیعی، آزمون دقیق، و عملیاتی کردن مفاهیم است (Jabri, 2000:302) از یک منظر علم‌گرایانه فرضیه اولاً باید بر اساس گزاره‌های نظریه شکل گیرد (مثلاً آن را باید در مورد یک برهه خاص، در پیوند با منطقه‌ای خاص و... به فرضیه‌ای قابل آزمون بدل کرد) و ثانیاً بر اساس معیارهای روش علمی باید دو متغیر مورد نظر (مثلاً تعداد قطب‌های نظام و تعداد جنگ‌ها) تعریف عملیاتی و شاخص‌بندی شوند و با کدگذاری و تعیین امتیاز برای دو متغیر رابطه آنها در هر سال و برای کل دوران مورد تحقیق مشخص شود و سپس با ایجاد همبستگی میان دو متغیر معین گردد که آیا فرضیه تأیید می‌شود یا نه و درجه تأیید آن تا چه حد است (Kurki 2008: 96).

همبستگی کمی میان متغیرها با مشکلاتی هم مواجه است. هیدمی سوگونامی (1996) با مروری بر برخی از آثار موجود در تبیین علی جنگ بر اساس همبستگی میان متغیرها نشان می‌دهد که چگونه گاهی پیوند علی میان شرایط خاص و وقوع جنگ وجود دارد اما همبستگی احراز نمی‌شود چون افزایش در متغیر مستقل باعث افزایش در متغیر وابسته نمی‌شود. گاهی نیز بین شرایطی خاص و وقوع جنگ پیوند هست، اما نمی‌توان رابطه میان این دو را علی دانست. اما فقط در مواردی خاص است که هم پیوند علی وجود دارد و هم همبستگی دیده می‌شود. در واقع، هر جا که داور کیفی و نه کمی در کار است، می‌توان توضیحی از سازوکارهای علی ارائه داد و این تحلیل تاریخی چند مورد خاص است که می‌تواند به تبیین کمک کند و نه تحلیلی صرف کمی.

با وجودی که رفتارگرایی در روابط بین‌الملل از دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با انتقاداتی روبرو شد و آنچه پسار رفتارگرایی خوانده می‌شد از کمی‌گرایی و تلاش‌هایی که برای استفاده از روش‌های

دقیق علم‌گرایانه شده بود به عنوان تلاش‌هایی ناکام نام برده شد، میراث علم‌گرایی با تعدیلاتی بر جای ماند. در واقع، بسیاری بر آنند که آنچه امروز جریان اصلی خردگرا در روابط بین‌الملل نامیده می‌شود و نمایندگان اصلی آن نواقح‌گرایی و نولیبرالیسم هستند پاسخی به فشارهای رفتارگرایی/علم‌گرایی برای علمی شدن دو جریان محتوایی مهم روابط بین‌الملل یعنی واقع‌گرایی و لیبرالیسم بودند (بنگرید به: مشیرزاده ۱۳۸۴). به عنوان نمونه، کنت والتس (۱۹۷۹) بر اهمیت مشاهده و تکرار برای نیل به نظم‌های موجود تأکید دارد. او بر آن است که با مشاهدات تکرارپذیر می‌توان رابطه میان پدیده‌ها را دریافت. البته والتس تأکید دارد که نظریه‌ها صادق یا کاذب، درست یا غلط نیستند بلکه می‌توانند تبیینی مفید داشته یا نداشته باشند. نظریه مشاهدات را معنادار می‌کند، پدیده‌ها را در وابستگی متقابل قرار می‌دهد، و رابطه تغییر در برخی از پدیده‌ها را با تغییر در پدیده‌های دیگر نشان می‌دهد (Waltz, 1979: 5-12).

به این ترتیب، برنامه پژوهشی خردگرایانه در چارچوب معرفت‌شناسی عام علم‌گرایانه است. اما باید دقت داشت که به یک اعتبار این معرفت‌شناسی در حوزه علوم اجتماعی مبتنی بر نوعی فرض هستی‌شناختی راجع به کنشگران هم هست: خردگرایی کنشگران و پذیرش برداشتی ماهوی از عقلانیت یعنی رفتاری که می‌توان به شکلی "عینی" درباره سازگاری آن با وضعیت و موقعیت قضاوت کرد. این البته به تعبیر کوهین (Keohane, 1988) وجه اشتراک واقع‌گرایان و نواقح‌گرایان و نیز نولیبرال‌ها و حتی لیبرال‌های ترقی‌انگار است. البته کوهین می‌پذیرد که خردگرایی منجر به برداشتی تعین‌گرایانه از روابط بین‌الملل نمی‌شود و در کاربست آن باید به شرایط خاص، ساختار تابع مفیدیت^۱، و شکل‌گیری انتظارات توجه داشت و محدودیت‌های اطلاعاتی و ادراکی کنشگران را نیز مد نظر قرار داد.

روش و پژوهش در چارچوب نظریه‌های خردگرا

به این ترتیب، در جریان اصلی روابط بین‌الملل فرض نظم، مشاهده‌پذیری، تعین و علیت در تحلیل و پژوهش نقش اصلی دارند. در نگرش‌های متأخر علمی در روابط بین‌الملل یا آنچه گفتیم تحت عنوان خردگرایی در روابط بین‌الملل می‌شناسیم، مسئله تدوین، توجیه و آزمون نظریه مطرح است و پژوهش می‌تواند به این سه کمک کند. در این دیدگاه تعمیم‌بخشی^۲ اهمیت دارد. البته

باید توجه داشت که خردگرایان تجربه‌گرایان یا رفتارگرایان رادیکال نیستند که امر قابل واریسی را به امر قابل مشاهده مستقیم تقلیل دهند یا بر قوانین به شکلی قطعی تأکید ورزند یا در پی رسیدن به دانشی یقینی باشند. از این منظر، کانون مرکزی پژوهش در روابط بین‌الملل تحلیل روابط گزاره‌های تجربی متکی بر زمینه‌ها و شواهد مشاهده‌تی است. روابط علی روابط منطقی میان متغیرها تلقی می‌شوند. تجربه نظام‌یافته و مکرر برای یافتن الگوهای نظم ضروری است. در عین حال، نگاه به تبیین‌های عام و قطعی نیست. مثلاً مایکل نیکلسن (Nicholson, 1996) با تعریفی موسع از اثبات‌گرایی بر آن است که در این چارچوب باید مرکزیت گزاره‌های تجربی حفظ شود یعنی باید دلایلی داشت که گزاره‌ها مبتنی بر مشاهده هستند. حداقل برخی از گزاره‌های نظری هم قابل آزمون هستند و اگر حجم بالایی از این گزاره‌ها ابطال شوند نظریه ابطال می‌شود.

روابطی که در پژوهش‌های روابط بین‌الملل مورد بررسی و آزمون قرار می‌گیرند لزوماً سرشتی فرااجتماعی ندارند و بیشتر به روابط زمان‌مند و محدود از نظر اجتماعی توجه می‌شود. به علاوه، برخلاف نگاه رفتارگرایان، تأکید زیادی بر کمی‌سازی نیست چون در اندازه‌گیری و سنجش در مسائل اجتماعی مشکلات ویژه‌ای وجود دارد. نیکلسن بر آن است که به جای تلاش برای یافتن ضرورت یک رویداد تلاش می‌تواند در جهت نشان دادن چگونگی امکان آن باشد. در اینجا رابطه ضروری از نوع "اگر الف، پس ب" مد نظر نیست بلکه این است که دریابیم چگونه امری ممکن شده است (Kurki, 2008:100).

می‌توان گفت کینگ، کوهین و وربا (King, Keohane & Verba 1994) با طرح روش‌شناسی کیفی علمی به دنبال ارائه روش مناسب پژوهش برای برنامه پژوهشی خردگرایانه هستند. آنها بر آنند که پژوهش برای تبیین و یافتن تأثیر علی‌ای است که متغیر تبیین‌گر بر متغیر وابسته دارد. راه نیز آن است که دریابیم تغییر در ارزش متغیر تبیین‌گر چه تأثیری بر متغیر وابسته دارد. اگر رویداد یا الگویی از رویدادها با همه عناصر بدون متغیر تبیین‌گر تکرار شود می‌توان تأثیر متغیر تبیین‌گر را دریافت. شرط جدایی میان متغیر مستقل و وابسته در اینجا حائز اهمیت است. با رعایت قواعد اصلی استنباط علی مانند ابطال‌پذیری، انسجام، انتخاب دقیق متغیرهای وابسته، به حداکثر رساندن انضمامی^۱ بودن و ... می‌توان به درجاتی از اطمینان رسید، اما این اطمینان هیچگاه کامل نیست و حتی در بسیاری موارد ممکن است از اطمینان دور هم باشیم. با بهبود اتکاپذیری و

اعتبار داده‌ها است که می‌توان به درجاتی از اطمینان رسید که در این میان صداقت در گردآوری و تحلیل داده‌ها و انتقال یافته‌ها است که اهمیت دارد (7-6 pp). به علاوه، هر قدر تعداد موارد یا نمونه‌ها زیادتر باشد، احتمال صحت رابطه برقرار شده بیشتر می‌شود. زیرا فرض بر این است که امکان استنباطات معتبر و معنادار از موارد زیاد بیشتر است (2008: 199 della Porta). آنچه پایه استنباطات قرار می‌گیرد مشاهده رفتار افراد یا کنشگران شبیه به افراد (مثلاً دولت‌ها) است (2008 Kurki).

از نظر کینگ، کوهین و وربا (1994)، تفاوت ماهوی مهم و یا تمایزی روش‌شناختی میان دو سنت تحقیق کتی و کیفی وجود ندارد، هیچیک از این دو برتری بر دیگری ندارد، بسته به نوع داده‌ها و موضوع می‌توان یکی را بر دیگری ترجیح داد و تفاوت در واقع در سبک^۱ است. در عمل هم اکثر پژوهش‌ها توأماً از هر دو استفاده می‌کنند (6-3: 1994 King, Keohane & Verba). به نظر آنها، هدف پژوهش علمی «استنباطات^۲ توصیفی یا تبیینی بر اساس اطلاعات تجربی درباره جهان» است. براین پولینز (2007 Pollins) بر آن است که استنباط توصیفی مورد اشاره در واقع تأییدی است بر سنت تفهمی هر چند که نویسندگان به تفصیل به آن نمی‌پردازند. پولینز نتیجه می‌گیرد که اینان تبیین و تفهم را مکمل هم می‌دانند و نه متناقض و راه را برای تحقیقات تفهمی نیز باز می‌گذارند.

از نظر کینگ، کوهین و وربا (1994) استنباط هنگامی صورت می‌گیرد که از داده‌های مستقیم به چیزی ورای آن دست می‌یابیم که مستقیماً مشاهده نمی‌شود. اگر با استفاده از مشاهدات جهان به واقعیتی غیرقابل مشاهده دست یافتیم، این استنباطی توصیفی است و اگر از داده‌های مشاهده شده رابطه‌ای علی را آموختیم استنباطی تبیینی است. مهم آن است که رویه‌های مورد استفاده قابل دسترسی عام باشند و از روش‌های علمی و قواعد حاکم بر کار علمی استفاده شود. نکته مهم دیگر این است که در تحقیق علمی از این منظر، "کسی اهمیت نمی‌دهد که ما چه فکر می‌کنیم - اجتماع دانش‌پژوهان فقط به این که ما چه چیزی را می‌توانیم نشان دهیم اهمیت می‌دهد" (تأکید از من است).

همان‌گونه که دیده می‌شود تبیین علی جایگاه خاصی در برنامه پژوهشی خردگرایانه دارد. تبیین علی تجربی گاه برای آزمون فرضیه‌های خاصی در نظریه‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. در

مطالعات مبتنی بر رویکرد قیاسی نظریه مبنای کار قرار می‌گیرد و تبیین رویداد از فرضیه‌های نظری درباره فرایندهایی که باعث وقوع آن شدند استنتاج می‌شود. در اینجا نظریه‌های موجود و به طور خاص گزاره‌ها یا فرضیه‌هایی در آنها به عنوان پاسخی برای سؤال پژوهش مد نظر هستند. این پاسخ به شکل فرضیه‌ای است که رابطه میان دو مفهوم را در جهت تبیین موضوع مطرح می‌کند. فرضیه‌های نظری باید واجد انسجام درونی باشند یعنی باهم تناقض نداشته باشند؛ باید از نظر منطقی کامل باشند یعنی فرضیه‌ها منطقاً از مفروضات قابل جمعی استخراج شده باشند که خود با هم تناقض نداشته باشند؛ و باید ابطال‌پذیر باشند یعنی بتوان شرایط تجربی‌ای را تصور کرد که در آن رد شوند و این همان گویانه یا توتولوژیک نباشند. با توجه به اینکه هدف نظریه توضیح دقیق واقعیت نیست، تلاش در جهت توضیح جزئیات و همه ابعاد پدیده مورد پژوهش نیست بلکه هر آنچه از لحاظ نظری مهم و مرتبط محسوب می‌شود مد نظر قرار می‌گیرد. به علاوه، فرضیه مورد واریسی باید روشن (یعنی قابل عملیاتی کردن)، خاص (یعنی در سطح تحلیل مشخص) و رها از ارزش (یعنی فاقد دیدگاه هنجاری و ارزش‌گذارانه) باشد (Héritier 2008: 63-64).

گاهی در تحقیقات تجربی مبتنی بر فرضیه‌های نظری خاص، در جریان کار تحقیقی، پژوهشگر درمی‌یابد که ابعادی از مسئله در فرضیه‌های نظری مغفول مانده یا امکان ارائه فرضیه‌های بدیلی هست. در اینجا فرضیه‌ها تعدیل می‌شوند و کار تجربی به گسترش و اعتبار بیشتر نظریه می‌تواند کمک کند. گاه حتی این فرضیه‌های بدیل ممکن است با الهام از نظریه‌های دیگری ارائه شوند اما باید توجه داشت که با مبانی و مفروضات نظریه ناسازگار نباشند (Héritier 2008: 65).

در عین حال، دقت در این مورد لازم است که آزمون معنادار فرضیه‌های مستخرج از نظریه بیشتر در تعداد زیاد موارد (یا به اصطلاح با تعداد n زیاد) امکان‌پذیر است زیرا این گونه تحقیقات معطوف به متغیر هستند که در آنها هدف اصلی رسیدن به احراز روابط تعمیم‌یافته میان متغیرهاست و نه معطوف به مورد که هدف از آنها فهم واحدهای پیچیده است. با وجود این نباید اهمیت مطالعات مقایسه‌ای یا مطالعات موردی را نیز دست کم گرفت. نکته قابل تأکید دیگر این است که حتی در مطالعات گسترده نیز لزوماً و تنها از روش‌های آماری و کمی استفاده نمی‌شود و می‌توان در عین شاخص‌سازی و توجه به سنجش، اگر امکان تبدیل داده‌ها به داده‌های کمی وجود نداشت از روش‌های سنجش کیفی استفاده کرد.

مطالعات موردی که در چارچوب رویکرد خردگرایانه تعریف می‌شوند لاجرم باید از موضعی علم‌گرایانه به آن بنگرند و نه موضع تفسیری یا تفهیمی. بادی دقت داشت که مطالعات موردی (یک پدیده یا رویداد) علی‌القاعده معطوف به مواردی هستند که غیرعادی یا ناهماهنگ و مستلزم یافتن راه‌حل است. در رویارویی با مورد خاص، چالش موجود این است که معنای خاص آن دریافت شود و در عین حال، دانشی قابل تعمیم حاصل شود که بتوان آن را به شکل بالفعل یا بالقوه به سایر موارد نیز بسط داد. در مطالعات موردی پژوهش عمیق صورت می‌گیرد. مورد فقط یک واحد تحلیل یا یک داده نیسا بلکه یک مقوله نظری است و این مقوله نظری حدود و ثغورش را نیز نظریه تعیین می‌کند. مطالعات موردی لزوماً معطوف به موارد معاصر نیستند و می‌توانند تاریخی باشند و همچنین روش مطالعه آنها نیز می‌تواند هم کمی و هم کیفی باشد (Vennesson, 2008: 226-27)

مطالعات موردی می‌توانند جنبه توصیفی داشته باشند که در این صورت فاقد هدف نظری هستند؛ می‌توانند جنبه تفسیری داشته باشند که ممکن است با استفاده از مقولات نظری صورت گیرند؛ می‌توانند فرضیه‌آفرین باشند که در این صورت پژوهشگر از دل تحقیق ممکن است به فرضیه‌های قابل تعمیم برسد یا فرضیه‌های موجود را تعدیل کند که در این حالت باید به دنبال شاخص‌سازی، پیشنهاد سازوکارهای علی بدیل و تشخیص آثار تعاملی متفاوت باشد؛ و سرانجام برخی مطالعات موردی هستند که اساساً معطوف به ارزیابی نظریه می‌باشند و به دنبال آنند که دریابند آیا نظریه‌های موجود توان تبیین فرایندها و برایندهای مورد را دارند یا خیر (Vennesson, 2008: 227-28). همان گونه که دیده می‌شود به جز شکل اول مطالعات موردی که رابطه مستقیمی با نظریه ندارد، هر سه نوع دیگر این مطالعات می‌توانند هدفی نظری داشته باشند که طبیعتاً در طراحی پژوهش باید به طور دقیق مد نظر قرار گیرند.

در مطالعات مقایسه‌ای در حد فاصل میان مطالعات موردی و مطالعات معطوف به تعداد زیاد قرار می‌گیرد و در نتیجه هم گستره آن از مطالعات موردی بیشتر است و هم عمق آن از مطالعات معطوف به تعداد زیاد موارد. در چارچوب رویکرد خردگرایانه و علم‌گرایانه هدف از تحلیل مقایسه‌ای کنترل بخشی از عوامل (پارامترها) و تعیین تأثیر متغیرهاست. در این مطالعات بخشی از متغیرها ثابت گرفته می‌شوند تا بتوان آثار متغیرهای باقیمانده را جدا و ارزیابی کرد. در این میان

می‌توان از روش‌های آزمایشی^۱، آماری^۲ و مقایسه‌ای^۳ (به عنوان روش و نه نوع تحلیل یا مطالعه) استفاده نمود. در روش آزمایشی دو مورد مشابه در نظر گرفته می‌شوند که یکی از آنها در معرض عامل محرک قرار می‌گیرد و تفاوت میان این دو به آن عامل نسبت داده می‌شود و از این طریق می‌توان به ابزاری برای مقایسه نظریه‌های بدیل دست یافت. اما اشکال این روش این است که در مورد پدیده‌های اجتماعی به ندرت قابل اعمال است. در روش آماری مانند روش آزمایشی تلاش برای کنترل عوامل صورت می‌گیرد اما نه با محرک‌های مصنوعی و در شرایط آزمایشگاهی بلکه با روش‌های ریاضی و ایجاد نمونه‌های فرعی که در آنها متغیرهای بالقوه مخل ثابت نگه داشته می‌شوند. اشکال در اینجاست که در این روش نیاز به نمونه‌های فرعی زیاد است مخصوصاً باید توجه کرد که با افزایش تعداد متغیرها تعداد موارد باید افزایش یابد. در روش مقایسه‌ای نیاز به تعداد زیاد موارد نیست و در عوض از استدلال منطقی استفاده می‌شود. یعنی همان تلاش برای احراز رابطه تجربی عام میان دو متغیر از طریق کنترل سایر عوامل صورت می‌گیرد اما این کنترل از طریق همبستگی نسبی است که مناسب تعداد اندک موارد است (della Porta, 2008:200-202).

در مورد گزینش موردها باید دقت زیادی داشت. معمولاً گفته می‌شود نباید از مواردی شروع کنیم که متغیر وابسته در همه آنها دیده می‌شود چون امکان دارد در همه آنها متغیر مشترکی هم باشد که آن را متغیر مستقل فرض کنیم ولی در واقع این متغیر عامل مؤثر نبوده باشد و در مواردی که مورد مطالعه قرار نگرفته‌اند هم وجود داشته اما منجر به متغیر وابسته نشده باشد. البته گاهی بر اساس متغیر وابسته انتخاب موارد صورت می‌گیرد اما باید با دقت کافی باشد تا به اشتباه رویداد متغیر وابسته به یک متغیر نامرتبط نسبت داده نشود. در مطالعات مقایسه‌ای مسئله دیگری که حائز اهمیت است این است که می‌توان هم مواردی را با بیشترین شباهت برای مطالعه در نظر گرفت و هم مواردی را با بیشترین تفاوت. در موارد مشابه قاعده «با فرض ثابت بودن بقیه شرایط» می‌توان تأثیر متغیری خاص را احراز کرد زیرا آنچه در موارد مشابه متفاوت است قابل استناد به تفاوت میان آنهاست. وقتی موارد متفاوت را مد نظر داریم، شباهت در یک براینده را می‌توان به نقطه اشتراک آنها نسبت داد. همچنین می‌توان انحرافی‌ترین یا پارادایمی‌ترین موارد را نسبت به نظریه‌ها

1. experimental
2. statistical
3. comparative

و دعاوی آنها یافت و گاه با توضیح موارد انحرافی شرایط صدق فرضیه‌های نظری را روشن کرد (della Porta 2008: 211-16).

در مجموع، می‌توان گفت که در نگاه خردگرایان اعم از واقع‌گرایان یا نهادگرایان، پژوهش علمی در چارچوب روش‌شناسی‌های علم‌گرایانه مرسوم کمی و کیفی و با تعیین فرضیه‌هایی که از گزاره‌هایی نظری استخراج شده یا در صورت تأیید می‌توانند به گزاره‌های نظری تأییدشده نظریه بیافزایند صورت می‌گیرد.

زمینه‌ها یا درون‌مایه‌های پژوهشی در چارچوب خردگرایی

با وجود شباهت‌های غیرقابل انکار میان نواقح گرای و نولیبرالیسم از نظر مبانی فرانظری و نیز به طور خاص با توجه به اینکه نولیبرالیسم مفروضات هستی‌شناختی اصلی نواقح گرای را نیز پذیرفته است (بنگرید به: Ruggie 1998:8; Wæver 1997)، این دو از لحاظ محتوایی و نگاهی که به ابعاد مختلف روابط بین‌الملل دارند با هم متفاوتند. به یک اعتبار می‌توان گفت که اختلاف اصلی میان این دو در حال حاضر، به بیان ویور (1997)، جنبه تجربی دارد و باید با پژوهش‌های تجربی مشخص شود که دامنه صدق گزاره‌های هر یک و شرایط صدق آنها چیست. در اینجا به اجمال این ابعاد محتوایی و پیامدهای آنها برای پژوهش در روابط بین‌الملل می‌پردازیم.

نخستین چیزی که در پژوهش تجربی مبتنی بر نظریه باید به آن توجه شود حدود و ثغور محتوایی است که نظریه برای خود مشخص می‌سازد. این معمولاً در سه یا چهار سطح قابل پیگیری است.

در سطح کنشگران تمرکز نواقح‌گرایی بر دولت است. با وجودی که نواقح‌گرایان به سازمان‌های بین‌المللی یا شرکت‌های چندملیتی هم ممکن است اشاره کنند اما آنها را مستقل از دولت‌ها نمی‌بینند و به همین دلیل، دولت‌محور تلقی می‌شوند. در مقابل، نولیبرالیسم در برخی از روایت‌های آن به ویژه در دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ در سطح کنشگران کثرت‌گرا بود یعنی به طیفی از کنشگران شامل دولت‌ها، سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی، نخبگان فراملی و مانند اینها توجه داشت (بنگرید به Keohane and Nye, 1973; 1977) اما از نیمه دهه ۱۹۸۰ به بعد توجه آن بیشتر معطوف به دولت‌ها شده است (Keohane, 1984). در عین حال، چون نولیبرال‌ها برای نهادهای بین‌المللی پس از ایجاد آنها کم و بیش قائل به درجاتی از استقلال وجودی و عملی هستند، راه را برای توجه جدی‌تر به آنها باز می‌گذارند. بنابراین کلاً

توجه لیبرال‌ها به طیف وسیع‌تری از کنشگران است. این امر در مورد لیبرال‌های جهان‌گراتری (مانند دیوید هلد Held, 1995) که مفروضات دولت‌محورانه نواقح‌گرایی را نپذیرفته‌اند و همچنین کثرت‌گرایانی که همکاری را نتیجه محتوم کثرت‌گرایی بین‌المللی نمی‌دانند (مانند فرگوسن و منزباخ Ferguson and Mansbach, 1999) و به کنشگرانی چون شرکت‌های چندملیتی، سازمان‌های غیردولتی، جنبش‌های فراملی، و در کل جامعه مدنی جهانی توجه دارند بیشتر صدق می‌کند.

نکته دیگری که باید به آن توجه داشت این است که تمرکز واقع‌گرایی به طور خاص بر دولت‌های بزرگ است. اگر قرار باشد مفروضات، گزاره‌ها یا فرضیه‌های این نظریه که به الگوهای رفتاری دولت‌های بزرگ مربوط می‌شود، به روابط دولت‌های کوچک تعمیم پیدا کند باید همراه با این آگاهی باشد. به عبارت دیگر، این باید تلاشی آگاهانه باشد برای آزمون گزاره‌هایی که نظریه درباره رفتار دولت‌هایی خاص دارد و بعد آزمون تعمیم‌پذیری آن به دولت‌های دیگر. البته برخی از الگوهای رفتاری مورد توجه برخی از واقع‌گرایان مانند دنباله‌روی^۱ به طور خاص درباره دولت‌های کوچکتر است (بنگرید به: Walt, 1987). در اینجا باید پژوهش معطوف به این باشد که شرایط صدق یا عدم صدق این گزاره‌ها را مشخص سازد یعنی تعیین کند در چه شرایطی دولت‌های کوچکتر با دولت قوی در نظام به مخالفت برمی‌خیزند و در چه شرایطی با آن همراهی می‌کنند.

رابطه میان نهادهای بین‌المللی و دولت‌ها به عنوان کنشگران اصلی مورد توجه نولیبرال‌ها نیز اهمیت دارد. نولیبرالیسم به طور خاص از یک سو به کارکردهای نهادهای بین‌المللی توجه دارد و این می‌تواند به کانون پژوهش تجربی تبدیل شود. می‌توان کارکردهای نهادهای مختلفی را در سطوح جهانی و منطقه‌ای مورد بررسی تجربی قرار داد و صدق و کذب یا دامنه صدق الگوهای کارکردی مورد نظر نولیبرالیسم را با توجه به آنها احراز کرد. از سوی دیگر، توجه نولیبرالیسم به تأثیر نهادها بر رفتار دولت‌هاست. در این زمینه می‌توان با پژوهش تجربی مشخص ساخت که آیا عضویت در یک نهاد چه تغییرات رفتاری در کنشگران در طول زمان ایجاد می‌کند، بر کدام کنشگران تأثیر بیشتر و کمتری دارد و چه متغیرهای واسطی در این میان نقش دارند. علاوه بر

مطالعات مقایسه‌ای که در این زمینه بیشتر راهگشا هستند، توجه به مطالعات طولی^۱ هم می‌تواند مفید باشد. یعنی به تغییراتی که در طول زمان در رفتارها ایجاد می‌شود توجه گردد.

حوزه‌های موضوعی دو نظریه در مواردی مشابه و در مواردی متمایز هستند. توجه عمده واقع‌گرایان به سیاست حاد^۲ و مسائل مرتبط با امنیت، قدرت، موازنه قدرت، تعارض، جنگ و مانند اینهاست. توجه نواقح‌گرایی به اقتصاد سیاسی نیز در پرتو توجه به عوامل مؤثر سیاسی بر اقتصاد یا رابطه قدرت و اقتصاد/ثروت است. حال آنکه لیبرال‌ها و نولیبرال‌ها به سیاست ملایم^۳ بیشتر توجه دارند و مسائل مرتبط با اقتصاد، رفاه، محیط زیست، همکاری، وابستگی متقابل، همگرایی، نهادهای بین‌المللی و مانند اینها حوزه‌های موضوعی مورد توجه آنها را تشکیل می‌دهد. البته با توجه به اینکه کل جریان خردگرایانه مفروضات پایه معرفت‌شناختی و در مواردی هستی‌شناختی مشابهی دارد، می‌توان نا همخوانی‌های گزاره‌های یک نظریه با موارد تجربی خاص را گاه به کمک نظریه دیگر تبیین کرد و به یک اعتبار، با مطالعه تجربی بین این دو به داوری نشست. مثلاً می‌توان دوره‌های تنش و تعارض را با دوره‌های صلح و همکاری در سطح بین‌المللی و یا منطقه‌ای از نظر طول زمان و شرایط ایجاد مقایسه کرد و از این طریق دامنه صدق هر نظریه را مشخص‌تر ساخت.

تا آنجا که به فرایندهای نظام بین‌الملل هم مربوط می‌شود، توجه نواقح‌گرایان عمدتاً به فرایندهای تعارض/جنگ و توجه لیبرال‌ها عمدتاً به فرایندهای همکاری/صلح است. نواقح‌گرایی به ویژه در تقریر والتسی (Waltz, 1979) آن مبتنی است بر تبیینی ساختارگرایانه از وضعیت حاکم بر نظام بین‌الملل که بر اساس آن، چون نظام بین‌الملل فاقد اقتدار مرکزی و آنارشیک است، واحدهای دولتی کارکرد مشابهی دارند که عبارت است از خودیاری برای حفظ امنیت خود. ساختار این نظام که بر اساس توزیع توانمندی‌ها میان کنشگران اصلی دولتی در نظام تعریف می‌شود، پویایی‌های نظام بین‌الملل و محدودیت‌هایی را برای رفتار دولت‌ها ایجاد می‌کند. تعارض و احتمال جنگ همیشه وجود دارد؛ همکاری میان دولت‌ها بسیار محدود و موقتی است؛ همکاری تا جایی است که دستاوردهای نسبی متفاوتی برای طرف‌ها نداشته باشد؛ میزانی از همکاری می‌تواند از طریق قوی‌ترین کنشگر نظام (دولت هژمون) و نهادهایی که ایجاد می‌کند شکل گیرد

1. longitudinal
2. high politics
3. Low politics

اما تا جایی است که به زیان هژمون نباشد؛ ساختار مستقل از خصوصیات واحدها و تعاملات میان آنها رفتار آنها را تعیین می‌کند؛ شکل توزیع توانمندی‌ها در هر دوره زمانی شکل و نوع موازنه قدرت را تعیین می‌کند و این انواع موازنه قدرت از نظر ثبات بخشی با هم تفاوت دارند و مثلاً نظام دوقطبی باثبات‌تر از نظام چندقطبی است؛ افزایش وابستگی متقابل در سطح نظام بین‌الملل باعث افزایش امکان تنش و تعارض در نظام می‌شود؛ و دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای اگر به تدریج و به شکلی مدیریت شده گسترش یابد نظام بین‌الملل باثبات‌تر می‌شود (بنگرید به: مشیرزاده ۱۳۸۴: ۱۰۸-۱۲۰؛ Griffiths, 1992: 81ff; 1999: 46-50). هر یک از این گزاره‌های نظری قابلیت تبدیل به فرضیه‌هایی را دارند که در موارد خاص، دوره‌های زمانی مشخص، یا مناطق خاص جغرافیایی می‌توان با پژوهش تجربی صحت و سقم آنها و نیز دامنه صدق آنها را احراز کرد.

نولیبرال‌ها نیز مبتنی بودن نظام بر آنارشی و منفعت‌طلبی و خودمحوری دولت‌ها را به عنوان کنشگران اصلی نظام می‌پذیرند (بنگرید به مشیرزاده ۱۳۸۴: ۶۶؛ Keohane, 1984). همچنین قبول دارند که فرایندهای مبتنی بر تعارض در نظام وجود دارد و حتی نهادهایی چون ائتلاف‌های نظامی در خدمت تعارض و جنگ هستند. اما در عین حال، بر آنند که همکاری‌های بین‌المللی نیز وجود دارند و نقش نهادها در آنها بسیار بالاست و حتی به بیان رابرت کوهین (Keohane, 1988) "همه تلاش‌ها در راه همکاری بین‌المللی در نوعی زمینه نهادی صورت می‌گیرند." همکاری در بحث کوهین در شرایط عدم وجود هماهنگی منافع و با تغییر رفتار بازیگران به شرط تغییر در رفتار دیگران صورت می‌گیرد. از دید او به رغم وجود درجاتی از ناهماهنگی در منافع، اگر دولت‌ها به عنوان کنشگران خردورز با همکاری بتوانند سود مطلق خود را افزایش دهند همکاری خواهند کرد (Keohane, 1984: 27) و نهادها زمینه این افزایش سود مطلق و در نتیجه، همکاری را فراهم می‌سازند. کانون توجه نولیبرالیسم نهاد‌گرا نیز همین زمینه‌های نهادی همکاری و تأثیر آنها بر تغییرات رفتاری است. اینکه در چه شرایطی نهادها می‌توانند یا نمی‌توانند کارکردهای خود را در زمینه کاهش هزینه تبادلات بین‌المللی، کاهش عدم قطعیت ناشی از کمبود اطلاعات، و ایجاد الگویی برای سازگاری دولت‌ها با قواعد نهادی به انجام برسانند (Axelrod and Keohane 1993 [1985]: 87-95, 113) می‌تواند موضوع پژوهش تجربی قرار گیرد. همچنین بررسی تجربی میزان اهمیت دستاوردهای مطلق برای دولت‌ها در مقابل

دستاوردهای نسبی و تعیین حوزه‌هایی که در آنها هر یک از این دو اولویت می‌بایند یا تعیین شرایطی که به رغم وجود دستاوردهای مطلق در همکاری دولت‌ها از آن سرباز می‌زنند یا برعکس به رغم از دست دادن دستاوردهایی به همکاری ادامه می‌دهند می‌تواند به تعیین دامنه صدق و شرایط صدق نظریه کمک کند.

خصوصیات و تغییرات در سطح نظام بین‌الملل در هر دو نظریه اهمیت دارند. به عبارت دیگر، اینها نظریه‌های سیاست خارجی نیستند بلکه نظریه‌های روابط بین‌الملل و معطوف به سطح نظام هستند. افزایش یا کاهش تعارض، همکاری، نهادها، رژیم‌ها، و مانند اینها است که موضوع این نظریه‌ها قرار می‌گیرد (بنگرید به Keohane 1984; Keohane and Nye 1978). این نکته‌ای بسیار مهم است. اگر قرار باشد از نظریه‌ای که دعوی تبیین "روابط بین‌الملل" را دارد برای تبیین روابط دوجانبه یا سیاست خارجی استفاده شود، باید محدودیت‌های آن شناسایی و توجیه نظری لازم برای این تغییر سطح صورت پذیرد. باید دقت داشت که به نظر والتس ساختار نمی‌تواند تفاوت‌های موجود در سیاست‌های خارجی دولت‌ها را تبیین کند و در اینجا باید مشخص شود "چگونه ساختارهای داخلی متفاوت دولت‌ها بر سیاست‌ها و اقدامات آنها تأثیر می‌گذارد" (Waltz 1979: 122). در نتیجه، مستقیماً نمی‌توان از درون نواقح گرای والتسی به تبیینی برای سیاست خارجی دولت‌های خاص رسید. اگر چنین کاری مد نظر یک پژوهش تجربی باشد، ابتدا باید مبانی نظری مشخصی را که متکی بر نواقح گرای والتسی اما متفاوت با آن است مشخص سازد.

همچنین ممکن است از گزاره‌های نظریه راجع به پدیده‌ها در سطح نظام برای بررسی صدق یا شرایط صدق آنها در سطح منطقه‌ای نیز استفاده کرد. اما در اینجا هم باید توجه داشت که رد تعمیم‌پذیری به سطح خرده‌نظام شاهدهی دال بر ضعف این نظریه‌ها نیست و برعکس، این تعمیم‌پذیری است که می‌تواند دامنه صدق نظریه را گسترش دهد.

باید دقت داشت که در اینجا منظور از تغییرات در سطح نظام بین‌الملل لزوماً به معنای تغییرات بنیادی که واقع‌گرایان اساساً با آن مخالفند نیست. مثلاً تغییراتی چون تغییر در قطب‌بندی نظام یا تغییر در موازنه قدرت و پیامدهای آن مد نظر واقع‌گرایان نیز هست. توجه به تاریخ این تعبیرات و پژوهش در این زمینه می‌تواند به غنای نظریه کمک کند. اما خود این تغییرات، به ویژه در سطوح عمیق‌تر که مغایر مفروضات واقع‌گرایی است، زمینه‌ای برای آزمون نظر واقع‌گرایی درباره عدم تغییر بنیادی در نظام است. بنابراین بخشی از مطالعات تجربی می‌تواند در جهت آزمون مفروضات

یک نظریه باشد و نه گزاره‌ها و فرضیه‌های آن. در چنین حالتی آنچه یک نظریه مفروض قرار داده، به موضوعی قابل واریسی تبدیل می‌شود که رد آن به معنای ضربه‌ای اساسی به یک نظریه خواهد بود.

نولیبرال‌ها تغییر در روابط بین الملل را آسان‌تر و محتمل‌تر می‌دانند و بیشتر به شرایط ایجاد تغییر به ویژه به سوی همکاری بیشتر توجه دارند. پژوهش از منظر نهادگرایی نولیبرال طبعاً بیشتر معطوف به نقش نهادها در ایجاد و افزایش همکاری‌هاست که هم می‌تواند در سطح بین‌الملل و هم منطقه‌ای صورت گیرد. به علاوه موارد نقض فرضیه‌های نولیبرال در این زمینه می‌تواند به تلاش برای تعبیر شرایط صدق آنها کمک کند.

همان گونه که بحث‌های بالا نشان می‌دهد آنچه که می‌تواند برای پژوهش تجربی اهمیت داشته باشد گزاره‌های محتوایی نظریه‌ها و نیز گاه مفروضات آنهاست. پژوهش تجربی است که به ابطال یا تأیید گزاره‌های خاص نظری منجر می‌شود؛ حتی با ابطال مفروضاتی که مسلم انگاشته شده مبانی نظریه را متزلزل می‌کند؛ و با یافتن موارد مبطل نظریه و تعیین شرایط ابطال به تعیین شرایط صدق نظریه کمک می‌کند.

نتیجه‌گیری

در کل در طراحی پژوهش چهار مؤلفه وجود دارد که عبارتند از: سؤال پژوهش، نظریه، داده‌ها و استفاده از داده‌ها (King, Keohane, and Verba 1994:13). اگر رابطه‌های ممکن بین نظریه و پژوهش را مد نظر قرار دهیم، می‌توانیم بگوییم که اگر کسی بخواهد در چارچوب نظریه‌های خردگرا به پژوهش بپردازد چند هدف را می‌تواند دنبال کند که در ادامه به آنها می‌پردازیم.

نظریه می‌تواند به پژوهش برای یافتن مسائل مهم کمک کند. با وجودی که خردگرایان بر آنند که مسئله‌ای که یک پژوهش مطرح می‌کند باید "در جهان واقعی" اهمیت داشته باشد (King, Keohane & Verba 1994:15)، مسئله پژوهش را تا حدی می‌توان بر اساس گزاره‌ها و فرضیه‌های نظریه‌ها جستجو کرد زیرا اهمیت مسائل مهم در واقع در چارچوب نظریه تعیین می‌شود. مثلاً مطالعه رژیم‌های بین‌المللی که مورد توجه خردگرایان هستند، جای زیادی برای کار تحقیقی بیشتر دارد. از یک منظر نواقع‌گرایانه ممکن است تمرکز بر نقش دولت‌های قوی در

شکل دادن به رژیم‌ها باشد و همچنین نقش آنها در تضعیف، ناکارآمدی یا انحلال رژیم‌ها با عدم حمایت از آنها مورد واری قرار گیرد و یا حتی فراتر از آن، رابطه ارزشی میان جوامع سیاسی قوی در نظام بین‌الملل که حامی رژیم‌ها هستند و نظام ارزشی رژیم‌ها مورد بررسی قرار گیرد (بنگرید به: Sterling-Folker, 2005). در مقابل، از منظری نولیبرال تأکید بر کارکردهای رژیم‌ها و تأثیرات و تبعات آنها برای رفتارهای دولت‌هاست. همان‌گونه که اوران بانگ (Young, 2005: 103) می‌گوید عوامل متعددی در تعامل با یکدیگر و به شکلی ترکیبی رژیم‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهند. در این شرایط بررسی انفرادی وضعیت‌های خاص به شکلی عمیق برای فهم و تبیین تفاوت‌های رژیم‌ها از نظر موفقیت و کارایی و ... اهمیت می‌یابد و نیز از نظر عملی با تعیین شرایط کارایی رژیم‌ها اهمیت پیدا می‌کند.

اگر قائل به کار کردن در داخل یک نظریه باشیم، نظریه تا حدی می‌تواند در انتخاب روش‌شناسی مناسب و راهبرد مناسب برای تحلیل داده‌ها نیز کمک کند. طبعاً در چارچوب نظریه‌های خردگرا روش‌شناسی مناسب در کلیت آن روش علمی و حداکثر تلاش برای عملیاتی کردن، در موارد ممکن کمی کردن، و تبعیت از اصول روش تحقیق علمی است. تحلیل اساساً در چارچوب دیدگاه نظری و به ویژه مفاهیم نظری صورت می‌گیرد اما باید دقت داشت که تحقیق برابر با تحلیل نیست بلکه تحلیل بخشی از تحقیق است.

با کاربست مبانی نظریه در حوزه‌های جدید موضوعی می‌توان به فرضیه‌ها و به تبع آن گزاره‌های نظری جدید دست یافت. این به معنای افزودن به غنای ادبیات و آثار موجود در رشته است زیرا توانایی اجتماع علما را برای تبیین بخشی از جهان افزایش می‌دهد. فرضیه‌هایی می‌توانند به این غنا کمک کنند که یا به رغم اهمیت، کار تجربی در مورد آنها صورت نگرفته است یا به رغم طرح و آزمون آنها هنوز مورد تردید قرار دارند (King, Keohane & Verba, 1994: 15-17). گاه این‌گونه پژوهش‌ها می‌توانند در عمل به شکل گرفتن نظریه‌های میان‌بردی در چارچوب رویکردهای کلان رشته منجر شوند.

گاهی هم که در جریان پژوهش صدق گزاره‌هایی جدید مشخص می‌شود یا برعکس، صدق گزاره‌هایی از نظریه رد می‌شود، پژوهش می‌تواند شرایط صدق و کذب را مشخص سازد و از این طریق دامنه صدق نظریه را روشن کند. البته معمولاً توصیه می‌شود که دامنه تبیینی نظریه را می‌توان با پژوهش گسترش داد اما اگر صدق گزاره‌ای در چندین مورد تأیید و در موارد معدودی رد شد نباید بر اساس خصوصیات خاص مورد ردکننده دامنه صدق را با شرایطی خاص محدود کنیم. مثلاً

اگر در چندین مطالعه مشخص شد که در سطح منطقه‌ای موازنه قدرت هژمونیک باثبات‌تر از موازنه قدرت دوقطبی است و بعد یک مورد استثنا پیدا شد، نباید بر اساس خصوصیات آن منطقه خاص (که مثلاً دارای ویژگی‌های الف، ب، و پ است) گفته شود که این گزاره صادق است جز در شرایطی که ویژگی‌های الف، ب، و پ وجود داشته باشد. بلکه صرفاً می‌توان در نتیجه‌گیری اشاره کرد که برای تعیین شرایط کذب گزاره مربوطه می‌توان به این متغیرها توجه داشت که خود باید موضوع پژوهشی دیگر قرار گیرند (بنگرید به: King, Keohane & Verba, 1994: 22-23).

هدف پژوهش گاهی این است که مفروضه‌های یک نظریه را مورد بررسی قرار دهد. همان‌گونه که اشاره شد برخی از گزاره‌های نظری ماهیت تجربی ندارند و برخی نیز با وجودی که ماهیتاً تجربی هستند اما نقطه عزیمت نظریه‌پردازی قرار می‌گیرند و خود بررسی تجربی نمی‌شوند. یکی از حوزه‌های پژوهش در چارچوب یک نظریه بررسی و آزمون تجربی مفروضات آن است. به عنوان نمونه، بسیاری از منتقدین نواقعی‌گرایی این فرض را که نظام بین‌الملل همیشه پرتعارض است با مطالعات تجربی به چالش می‌کشند. یا پژوهش‌هایی درباره نقش سازمان‌های بین‌المللی در تأمین منافع خاص قدرت هژمون می‌تواند در جهت تأیید فرضیه نواقعی‌گرایانه در مقابل نظریه نولیبرال باشد.

گاه نیز ممکن است هدف پژوهش این باشد که نشان دهد آنچه در چارچوب مبانی فرانظری یک نظریه مغفول مانده می‌تواند با تکیه بر چارچوب نظریه‌ای دیگر و با اتکا به روش‌شناسی آن مورد توجه قرار گیرد و از این طریق جنبه هم‌تکمیلی نظریه‌ها نشان داده شود.

فهرست منابع

— فارسی

- کوهن، تامس. (۱۳۶۹). **ساختار انقلاب‌های علمی**. تهران: سروش.
- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۷۷). "واقع‌گرایی و سه مناظره در روابط بین‌الملل"، **مطالعات حقوقی و سیاسی**.
- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۴). **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**. تهران: سمت.
- مورگنتا، هانس جی. (۱۳۷۴). **سیاست میان ملت‌ها**. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

— لاتین

- Ashley, Richard. (1981). "Political Realism & Human Interests." **International Studies Quarterly**.
- Axelrod, Robert & Keohane, Robert (1993[1985]) "Achieving Cooperation under Anarchy: Strategies and Institutions." **World Politics** 38, reprinted in David Baldwin, ed., **Neorealism and Neoliberalism: The Contemporary Debates**. New York: Columbia University Press.
- Bernstein, Steven, Richard Lebow, Janice Gross Stein, and Steven Weber (2000) "God Gave Physics the Easy Problems: Adapting Social Science to and Unpredictable World." **European Journal of International Relations**.
- Carr, E. H. (1969). **The Twenty Years Crisis: 1919-39**. London: Macmillan.
- Della Porta, Donatella. (2008) "Comparative Analysis: Case-Oriented versus Variable-Oriented Research" in della Porta and Keating, eds.
- Della Porta, Donatella and Michael Keating, eds. (2008). **Approaches and Methodologies in the Social Sciences: A Pluralist Perspective**. Cambridge: Cambridge University Press.

- Ferguson, Neil and Mansbach, Richard.(1999)“Global Politics and the Turn of Millennium: Changing Bases of ‘Us’ and ‘Them’,” **International Studies Quarterly**.
- Friedan, Jeffry and David Lake.(2005).“International Relations as a Social Science: Rigor and Relevance.” **The Annals of the American Academy of Political and Social Science**.
- Griffiths,M.(1992).**Idealism & International Politics: A Reinterpretation**. New York and London: Routledge.
- Griffiths, M. (1999).**Fifty Key International Thinkers**. London: Routledge.
- Held, David.(1995).**Democracy and the Global Order: From the Modern State to Cosmopolitan Governance**. Cambridge: Polity Press.
- Héritier, Adrienne.(2008).“**Causal Explanation**” in della Porta and Keating, eds.
- Jabri, Vivienne.(2000).“Reflections on the Study of International Relations,” in Trevor C. Salmon, ed., **Issues in International Relations**. London and New York: Routledge.
- Kaplan, Morton A.(1961[2001]).“Problems of Theory Building and Theory Confirmation in International Politics,” in Andrew Linklater, ed., **International Relations: Critical Concepts in Political Science**. London and New York: Routledge.
- Kaplan, Morton A.(1966[2001])“The New Great Debate: Traditionalism vs. Science in International Relations,” in Andrew Linklater, ed., **International Relations: Critical Concepts in Political Science**. London and New York: Routledge.

- Keohane, R.(1984) **After Hegemony: Cooperation and Discord in World Political Economy**. Princeton: Princeton University Press.
- Keohane, R.(1988).“International Institutions: Two Approaches,” **International Studies Quarterly** 32.
- Keohane, R. and J. Nye, eds.(1973).**Transnational Relations and World Politics**. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Keohane, R. and J. Nye.(1977).**Power and Interdependence**. Boston: Little, Brown & Co.
- King, Gary, Keohane, Robert O. and Verba, Sidney (1994) **Designing Social Inquiry: Scientific Inference in Qualitative Research**. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Kurki, Milja.(2008).**Causation in International Relations: Reclaiming Causal Analysis**. Cambridge and New York: Cambridge University Press.
- Lakatos, Imre.(1970).“Falsification and the Methodology of Scientific Research Programmes,” in Imre Lakatos and Alan Musgrave, eds., **Criticism and the Growth of Knowledge**. Cambridge: Cambridge University Press.
- Linklater, Andrew, ed.(2000).**Key Concepts in Political Science: International Relations**. London and New York: Routledge.
- Morgenthau, H.J.(1946).**Scientific Man versus Power Politics**. Chicago: University of Chicago Press.
- Morgenthau, H.J.(1970 [2001]).“The Intellectual and Political Functions of Theory,” in Andrew Linklater, ed., **International Relations: Critical Concepts in Political Science**. London and New York: Routledge.
- Nicholson, Michael.(1996).“**The Continued Significance of Positivism?**” in Smith, Booth and Zalewski, eds.

- Pollins, Brian.(2007).Beyond Logical Positivism: Reframing King, Keohane, and Verba,” in Richard Ned Lebow and Mark Lichbach, eds., **Theory and Evidence in Comparative Politics and International Relations**. New York: Palgrave and Macmillan.
- Ruggie, Gerold.(1998).**Constructing the World Polity: Essays on International Institutionalization**. London and New York: Routledge.
- Singer, J. David.(1969 [2001]).“The Incomplete Theorist,” in Andrew Linklater, ed., **International Relations: Critical Concepts in Political Science**. London and New York: Routledge.
- Smith, Steve, Booth, Ken and Zaleski, Marysia, eds. (1996) **International Theory: Positivism and Beyond**. Cambridge: Cambridge University Press.
- Sterling-Folker, Jennifer (2005) “Realist Global Governance: Revisiting Cave! Hic Dragons and Beyond,” in Alice D. Ba and Mathew J. Hoffman, eds., **Contending Perspectives on Global Governance**. London and New York: Routledge.
- Suganami, Hidemi.(1996[2001]). “Correlates,” in Andrew Link later, ed., **International Relations: Critical Concepts in Political Science**. London and New York: Routledge.
- Turner, Jonathan H.(1974)**The Structure of Sociological Theory**. Homewood, Ill: Dorsey Press.
- Vaughan-Williams, Nick.(2008). "Borders, Territory, Law." **International Political Sociology 2**.
- Vennesson, Pascal.(2008).“Case Studies and Process Tracing: Theories and Practices,” in della Porta and Keating, eds.

- Wæver, O.(1997)“Figures of International Thought: Introducing Persons Instead of Paradigms,” in Neumann and Waever, eds., **The Future of International Relations: Masters in the Making?** London and New York: Routledge.
- Walt, Stephen.(1987).**Origins of Alliances**. New York: Cornell University Press.
- Waltz, Kenneth.(1979).**Theory of International Politics**. New York: Random House.
- Waltz, Kenneth.(2000).“Structural Realism after the Cold War.” **International Security** 25.
- Young, Oran.(2005).“Regime Theory and the Quest for Global Governance,” in Alice D. Ba and Mathew J. Hoffman, eds., **Contending Perspectives on Global Governance**. London and New York: Routledge.